

مشارکت راهبردی چین و اروپا در عصر وابستگی متقابل: ظرفیت‌ها و چالش‌ها

| | |
|--------------------------------|---------------------------------------|
| تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۹/۱۱/۰۴ | بهاره سازمند ^۱ |
| تاریخ تأیید مقاله: ۱۳۸۹/۱۲/۱۵ | فریبرز ارغوانی پیراسلامی ^۲ |
| صفحات مقاله: ۱۴۶ - ۱۲۱ | |

چکیده:

هدف اصلی این مقاله بررسی دلایل و شناخت محدودیت‌ها و چالش‌های فراروی مشارکت راهبردی چین و اروپا در شرایطی است که به‌نظر زمینه‌ها و ظرفیت‌های لازم برای تحقق آن وجود دارد. به عبارت دیگر، با در نظر گرفتن این سؤال که چرا با وجود مهیا بودن ظرفیت‌های راهبردی - نهادی، اقتصادی و تا اندازه سیاسی - امنیتی، پکن و بروکسل نتوانسته‌اند ایده مشارکت راهبردی فراگیر را محقق سازند؟ این فرضیه مورد آزمون قرار می‌گیرد که اختلافات مهم میان چین و اروپا در حوزه‌های چالش‌برانگیز قدرت سخت‌افزاری و نیز تفاوت دیدگاه در موضوعات ارزشی - هنجاری و مسائلی که به‌صورت ظاهری در آنها همکاری لازم وجود دارد باعث شده است تا ایده‌ی مزبور تا مقطع کنونی محقق نشود. در راستای تأیید یا رد مدعای حاضر بخش نخست به بررسی ظرفیت‌های لازم و مهیا در مشارکت راهبردی دو طرف پرداخته و بخش دوم محدودیت‌ها و چالش‌های فراروی نیل به این سطح از همکاری را واکاوی می‌کند.

* * * * *

واژگان کلیدی

چین، اروپا، مشارکت راهبردی فراگیر، وابستگی متقابل.

^۱- عضو هیات علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران.

^۲- دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل، دانشگاه تهران.

مقدمه

پیرو تشدید فرایند جهانی شدن و اهمیت یافتن مقولات قدرت نرم در کنار مقولات سخت‌افزاری، روابط کشورها از حیثه تنگ و محدود امنیت نظامی صرف گذشته خارج و در ابعاد نوینی تعریف شده است. اگر در سده‌ی بیستم مقوله‌ی امنیت نظامی و روابط دیپلماتیک سستی مبتنی بر کانال‌های محدود و کنش‌گری صرف دولت‌ها شاخص اصلی روابط بین‌المللی بود؛ اکنون در دهه‌های آغازین سده‌ی جدید تعدد کنش‌گران فروملی و فراملی، اهمیت‌یابی ارتباطات جهانی، لزوم توجه به رشد و توسعه‌ی اقتصادی و حرکت نهادین در قالب رژیم‌های بین‌المللی به‌عنوان معیارهای اصلی در سیاست بین‌الملل مد نظر قرار گرفته است. همین امر نیز زمینه‌ای را فراهم آورده تا دولت - ملت‌ها فارغ از رویکردهای ایدئولوژیک و تفاوت‌های سیاسی، اصل را بر همکاری و تعامل گذارده تا از طریق آن منافع مشترک بیشینه شود و این همان اصولی است که معرف وابستگی متقابل در روابط کشورها می‌باشد. به عبارت دیگر، در فرایند جهانی شدن که ماحصل گسترده شدن فضای ارتباطات و اطلاعات و فراگیر شدن وجوه اقتصادی و چیرگی نسبی آن بر عرصه‌های زندگی بشری بوده و به در نوردیده شدن مرزها منجر شده همکاری در حوزه‌های موضوعی مختلف و رفع نیازها از رهگذر تلاش‌های مشترک به شکل یک الزام درآمده است.

با شکل‌گیری این فضای نوین که به شدت مستعد همکاری و تعاملات دو یا چندجانبه می‌باشد روابط قدرت‌های بزرگی هم‌چون چین و اتحادیه اروپا نیز متفاوت از گذشته در حال تعریف مجدد است. در حالی که این دو در عصر جنگ سرد متأثر از نظام‌های ارزشی و بلوک‌بندی‌های بین‌المللی به‌طور واقعی در دو قطب مخالف قرار گرفته بودند و دامنه‌ی همکاری آنها تابعی از متغیرهای سیستمی بود در عصر جدید با وجود تداوم تفاوت ایستارها و تصورات ذهنی از مسائل مختلف، تعدیل در رویکردها و حرکت به سمت عمل‌گرایی مبتنی بر منافع، آنها را در مسیر درک ضرورت همکاری قرار داده است. چینی‌ها فراتر از تصورات خارجی پیرامون مسائل داخلی، ارتقای جایگاه کشور خود را در اولویت رشد و توسعه‌ی اقتصادی دیده و از این رو با اتخاذ سیاست‌های جدید به‌ویژه از دهه ۱۹۷۰ به بعد تمایل خود را برای تعامل با دنیا نشان دادند. در مقابل اروپا نیز به‌عنوان عالی‌ترین نمونه همگرایی و چارچوب نهادین فراملی در عصر جدید با اتکا

بر نیازهای جدید و درک الزام ایفای نقش فعالانه و در عین حال مستقل از ترتیبات فرآتلانتیکی، تعامل، همکاری و ارتقای وضعیت خود را در بسط دامنه روابط با تمامی کشورها به‌ویژه قدرت‌های نوظهوری همچون چین می‌بیند. بنابراین، ظرفیت‌های هر یک از طرفین در تثبیت رویکرد همکاری‌جویانه بسیار اثرگذار بوده تا آنجا که هر دو در تدوین اسناد راهبردی خود جایگاه مهمی را برای طرف مقابل در نظر گرفته‌اند.

با این حال و با وجود آن‌که پکن و بروکسل در سال‌های اخیر در فضای نوین نظام بین‌المللی تمایل و اراده خود را برای حرکت به سوی همکاری‌های مشترک بیان داشته‌اند و ظرفیت‌های گوناگون در حوزه‌های موضوعی مختلف نظیر چارچوب‌های حقوقی، راهبردی و اقتصادی نیز در این مسیر نقشی همواره‌کننده را ایفا نموده‌اند اما انتظارات دو طرف به‌ویژه در حرکت به سمت نوعی همکاری راهبردی فراگیر محقق نگشته است. این نوشتار با در نظر داشتن این سؤال که چرا علی‌رغم همکاری‌های گسترده‌ی دو طرف در بخش قدرت نرم به‌ویژه حوزه‌های اقتصادی و چارچوب‌های راهبردی و نیز منافع مشترک، نتوانسته‌اند در پیشبرد مشارکت راهبردی فراگیر مورد انتظار خود، پیشرفت قابل توجهی داشته باشند؟ فرضیه‌ی مقاله حاضر آن است که «چالش‌های قدرت سخت و تفاوت دیدگاه‌ها در همان ابعاد نرم‌افزاری و موضوعات مختلف مهم‌ترین موانع در نیل به مشارکت راهبردی فراگیر میان پکن و بروکسل بوده است».

با در نظر گرفتن این موارد و در راستای آزمون این فرضیه، در بخش نخست این مقاله به بررسی روابط چین و اروپا پرداخته شده است و با اشاره به روندهای روابط دو طرف، ظرفیت‌های مستعد حرکت به سوی همکاری راهبردی بیان شده است. در بخش دوم، ضمن تصویرسازی از ظرفیت‌های موجود برای همکاری میان چین و اروپا مهم‌ترین محدودیت‌های فراروی همکاری راهبردی چین و اتحادیه اروپا در قالب تفاوت رویکرد در قبال مسائل و موضوعات مختلف ارائه می‌شود.

چین و اروپا: ظرفیت‌های همکاری راهبردی فراگیر

روابط چین و اروپا از گذشته تا به امروز تحت تأثیر دو مؤلفه مهم بوده است؛ نیازهای داخلی و خروجی‌های نظام بین‌الملل یا پیامدهای سیستمیک. در حالی که نقش متغیر دوم در دوران جنگ

سرد به شدت آشکار و مشخص بود، نیازهای داخلی به‌ویژه بعد از تعدیل رویکردهای دو طرف از سده‌ی ۱۹۹۰م. و به‌ویژه از آغاز هزاره‌ی جدید عنصر و عامل اصلی در همکاری میان آنها تلقی شده است. بعد از انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹م. در چین و تقویت همکاری این کشور با شوروی، رهبران چین با قراردادن اروپا در ذیل بلوک سرمایه‌داری، اراده‌ی کشورهای این قاره را به‌طور مشخص در چارچوب ناتو و تابعی از تصمیمات آمریکا تلقی کردند و تمایلی برای بسط مناسبات با اروپا از خود نشان ندادند. اما از دهه‌ی ۱۹۶۰م. در نتیجه تحولات داخلی و بین‌المللی از جمله تیرگی روابط چین با شوروی و اعلام انزجار پکن از هر دو بلوک، چین در جهت برآوردن نیازها (به‌ویژه انتقال فناوری) ناگزیر از توجه به روابط با اروپا شد؛ به‌طوری‌که از دهه‌ی ۱۹۶۰م. با وجود انتقادات شدید مائو از شوروی و غرب (آمریکا و اروپا)، هفت کشور از ده کشور که بالاترین روابط تجاری را با چین داشتند شامل کشورهای اروپایی، ژاپن، استرالیا و کانادا می‌شدند که ۴۴ درصد کل تجارت چین با آنها صورت می‌گرفت (واعظی، ۱۳۸۸: ۵۳). اما از آغاز دهه‌ی ۱۹۷۰م. و پیرو کاهش تدریجی تنش‌ها میان چین و آمریکا، روابط این کشور با اروپا در مسیری متفاوت از گذشته قرار گرفت. بدبینی مقامات پکن به نیت آمریکا باعث شد تا در این دهه چین با در پیش گرفتن سیاست همکاری با اروپا، این قاره را به عنوان بدیل برای آمریکا نگرسته و از این‌رو بعد از برقراری رسمی روابط دو طرف در ماه می ۱۹۷۵، شاهد افزایش موج شناسایی چین توسط کشورهای اروپایی و امضای موافقتنامه‌های مختلف باشیم (دای، ۱۳۸۵: ۲۴۱). در دهه‌ی ۱۹۸۰م. پیرو تحولات دهه قبل، دامنه‌ی روابط به همکاری‌های علمی، توسعه تجارت و مبادلات فرهنگی و آکادمیک کشیده شد و در همین اثنا در سال ۱۹۸۸م. اولین هیأت نمایندگی از کمیسیون اروپا در پکن استقرار یافت (Lanteigne, 2009: 127).

اما از آغاز عصر جدید روابط بین‌المللی با نماد فروپاشی شوروی، روابط چین و اروپا واجد مؤلفه‌های متنوعی گشت و فراز و فرود به شاخص روابط دوجانبه تبدیل شد. با وجود آن‌که در سال‌های بعد از حوادث ۱۹۸۹م. میدان تیان‌آن‌من، اروپا به محکومیت اقدام دولت چین پرداخت و در تحریم تسلیحاتی این کشور در کنار آمریکا حضور فعالانه‌ای داشت، اما موج عظیم نیاز دو کشور به بهره‌گیری از توان و ظرفیت‌های طرف مقابل باعث شد تا هر دو طرف در مسیر بهبود

روابط گام برداشته و تلاش‌های پیگیری را به انجام رسانند. با وجود این تلاش‌ها، هر دو به چالش‌ها و ظرفیت‌ها نیز آگاه بودند. درحالی‌که توان اقتصادی چین فرصتی مناسبی برای اروپا در تثبیت فرایند همگرایی و ایفای نقش بیشتر در اقتصاد بین‌المللی محسوب می‌شود عدم وجود توافق در تنظیم و نوع رابطه با پکن در میان کشورهای اروپایی منجر به نوعی احتمال در آسیب رسیدن به روابط شده است. در مقابل، با وجود این‌که چین به این درک نائل آمده که رابطه با اروپا می‌تواند به شکاف میان بروکسل و واشنگتن منجر شده و از این طریق اجماع آن‌ها در مقابل سیاست‌های پکن سست گردد و همین امر به عنوان ابزاری در اختیار پکن برای ایجاد توازن در برابر آمریکا قرار گیرد؛ این کشور به چالش‌های روابط خود با اروپا به‌ویژه در حوزه حقوق بشر، تایوان و تبت نیز آگاه است (Ress, 2009:31-32). با این حال، مهم‌ترین محرک‌های روابط چین و اروپا از سال ۱۹۹۱ به بعد عبارت بودند از:

- پایان جنگ سرد؛ از بین رفتن بلوک‌بندی نظامی - سیاسی شرق و غرب مهم‌ترین مؤلفه‌ای بود که به چینی‌ها اجازه می‌داد تا در چارچوب راهبردهای دیپلماسی نوین خود سیاست خارجی فعال‌تر و در عین حال مستقلانه‌تری را در پیش گیرند (Shambaugh, 2004: 245). از این‌رو فضای ساختاری نوین به هر دو طرف اجازه می‌داد تا فراتر از محدودیت‌های نظام دوقطبی بتوانند در چارچوب روابط دو سویه به اهداف خود جامه عمل بپوشانند.
- پیامدهای حوادث میدان تیان‌آن‌من؛ پیرو افزایش انتقادات شدید داخلی و بین‌المللی از نحوه برخورد دولت چین با اعتراضات دانشجویی و مردمی در سال ۱۹۸۹ در پکن، چین ناخواسته در یک فضای انزوا قرار گرفت. از این‌رو رهبران چین با مغتنم شمردن فرصت ناشی از تمایل اروپا به بسط روابط با چین تلاش دیپلماتیک مؤثری را در این راستا به‌عمل آوردند. علاوه بر آن، این تمایل چین در کنار ظرفیت‌های بالای اقتصادی آن باعث شد تا شرکت‌های سرمایه‌گذار اروپایی مجذوب امکانات سرمایه‌گذاری در چین شده و فشارهای فراوانی را به دولت‌های خود برای تسهیل سرمایه‌گذاری از طریق برقراری روابط سیاسی فراهم آورند (Taneja, 2010: 374).

- وجود منافع راهبردی مشترک؛ فروپاشی شوروی سرآغاز تکوین منافع مهم راهبردی میان طرفین بود. در حالی که چین همواره با طرح مفاهیمی چون «نظام چند قطبی» و «چند جانبه‌گرایی» به دنبال ترسیم چشم‌اندازی نو از نحوه توزیع قدرت بین‌المللی بود اروپا نیز با پشتوانه‌ی ذهنی منفی در مورد عدم استقلال نظامی و سیاسی از آمریکا به دنبال بهره‌گیری از فرصت جهت تعدیل مواضع آمریکا و بهبود موقعیت راهبردی خود بود. همین امر باعث شد تا دو طرف علاوه بر تعهد به چندجانبه‌گرایی، معتقد به تقویت نقش سازمان ملل در حل منازعات بین‌المللی باشند. در کنار آن، عدم مشارکت امنیتی اروپا در سازوکارها و مسائل آسیا - اقیانوسیه نوع رویکرد چینی‌ها به اروپا را مثبت می‌ساخت که این امر نیز در تمایل برای بسط روابط مؤثر بود (Smith and Xie, 2009; Shambaugh, 2004).

نمونه‌ی بارز وجود منافع مشترک دو طرف در نوع مواجهه و حل و فصل مسائل مبتلابه بین‌المللی همانند برنامه‌ی هسته‌ای ایران می‌باشد. در حالی که ایالات متحده آمریکا نوع برخورد با این موضوع را تحت تأثیر منویات و تجربه تاریخی خود از رابطه با ایران می‌بیند، چین و اروپا ظرفیت‌ها و نقش منطقه‌ای ایران را در نظر گرفته و با اولویت‌بخشی به منافع ملی خود و نیز خواست‌های بین‌المللی در نوع مدیریت و حکمرانی چندجانبه با تأکید بر کاهش نقش آمریکا موضوع هسته‌ای ایران را امری عادی تلقی کرده که می‌تواند از طریق مذاکره و بده‌بستان‌های سیاسی خاتمه یابد.

ظرفیت‌های همکاری در حوزه‌های موضوعی

علاوه بر زمینه‌های مورد اشاره در بسط همکاری‌های چین و اتحادیه اروپا، ظرفیت‌های مستعد همکاری راهبردی میان این دو را می‌توان در حوزه‌های موضوعی گوناگون از جمله نهادی - راهبردی، اقتصادی و سیاسی - امنیتی مورد بررسی و اشاره قرار داد. همان‌طور که نشان داده خواهد شد با وجود این‌که پکن و بروکسل در حوزه‌های سیاسی - امنیتی نیز واجد شرایط اولیه همکاری و تعامل می‌باشند، اما به جهت نیازهای درونی، روابط و همکاری‌های اقتصادی از چنان دامنه و

وسعتی در شکل‌دهی به مناسبات برخوردار است که نه تنها سایر حوزه‌ها را تحت‌الشعاع خود قرار داده، بلکه حوزه‌ی نهادی- راهبردی نیز در راستای تسهیل همکاری‌های اقتصادی عمل نموده است. **ظرفیت‌های نهادی- راهبردی:** این دسته از مقولات در روابط پکن و بروکسل به‌صورت عمده به موافقت‌نامه‌های دوجانبه و اسناد منتشره از سوی دولت‌ها در تعیین وزن طرف مقابل در چشم‌انداز راهبردی از یک سو و مبانی راهبردی از جمله راهبردهای سیاست خارجی از سوی دیگر اشاره دارد.

در رابطه با اروپا در دوران بعد از پایان جنگ سرد تاکنون ۵ بیانیه یا سند راهبردی در نوع تنظیم مناسبات و روابط با چین ارائه شده است که نگاهی تطبیقی به آنها نشانگر تحولات مثبت و پیشرفت رو به جلو در توسعه روابط پکن - بروکسل و به‌ویژه ارتقای جایگاه چین برای اروپاست. نخستین سند در سال ۱۹۹۵ توسط کمیسیون اروپا تحت عنوان «سیاست بلند مدت روابط چین - اروپا»^۱ ارائه شد که در آن اروپا ضمن اهمیت دادن به بسط مناسبات با پکن، دو هدف عمده را در عرصه داخلی و خارجی دنبال می‌نمود؛ در عرصه داخلی مهم‌ترین هدف این سند تلاش برای متعهد کردن چین به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در داخل، کمک به چین برای ارتقای ظرفیت‌های داخلی در همگرایی بیشتر با اقتصاد بازار جهانی، تقویت جامعه مدنی، کاهش فقر، حفاظت زیست محیطی، همکاری‌های تجاری و سرمایه‌گذاری بود و در عرصه‌ی خارجی، جامعه‌پذیر نمودن چین در نظم موجود بین‌المللی‌ای که اروپا حامی آن بود، حمایت از سازمان ملل، پذیرش موافقت‌نامه‌های زیست محیطی بین‌المللی؛ حمایت از تلاش‌های جامعه‌ی جهانی برای محدود کردن گسترش سلاح‌های هسته‌ای مهم‌ترین وجوه مد نظر اروپا در رابطه با چین بود (Taneja 2010; Casarini 2009). بنابراین، با این مفاد مشخص می‌گردد که از نظر اروپایی‌ها حرکت به سوی همکاری گسترده نیازمند مشارکت سازنده چین در پذیرش قواعد موجود بین‌المللی است. دومین سند اروپا در سال ۱۹۹۸ با عنوان «ایجاد یک مشارکت فراگیر با چین»^۲ توسط کمیسیون اروپایی منتشر شد که برای اولین بار، اروپا تمایل خود را در حرکت از همکاری به سوی

^۱ - A Long Term Policy for China - EU Relations

^۲ - Building a Comprehensive Partnership with China

مشارکت گسترده ابراز داشت. اهمیت این اسناد برای اروپا و رابطه آن با چین زمانی بیشتر شد که سه سال بعد (۲۰۰۱) کمیسیون اروپا در راستای برآوردن این نوع مشارکت و زمینه‌سازی به سوی فراگیر شدن روابط، بیانیه‌ای را منتشر ساخت^۱ که در آن بر ضرورت برداشتن گام‌های اساسی جهت اجرایی شدن مفاد سند ۱۹۹۸ تأکید شد (Cameron, 2009: 53). اما نقطه عطف حرکت به سوی مشارکت راهبردی فراگیر سند سال ۲۰۰۳ شورای اروپا بود که در ذیل راهبرد امنیتی اروپا و با هدف افزودن ابعاد سیاسی - امنیتی به روابط اقتصادی با عنوان طرح «مشارکت راهبردی فراگیر»^۲ مطرح شد (Taneja 2010: 372). در برابر این اعلام موضوع اروپا، در همان سال، پکن نیز اعلامیه‌ای را به عنوان «سیاست اروپایی چین»^۳ صادر نمود که طی آن اروپا را به عنوان قدرتی جهانی معرفی نمود که نقش مهمی را در امور منطقه‌ای و بین‌المللی ایفا خواهد نمود. مهم‌ترین اهداف راهبردی اروپایی چین عبارت بود از:

- پیوندهای سیاسی نزدیک‌تر با اروپا؛
- تداوم همکاری اقتصادی و همگرایی با اروپا؛
- مبادلات مردم با مردم برای یادگیری از یکدیگر.

در عین حال این بیانیه اشاره می‌داشت که «با وجود تفاوت در بسترهای تاریخی، میراث فرهنگی، نظام سیاسی و سطح توسعه اقتصادی، وجود سطحی از تفاوت نگرش‌ها و عدم توافق در برخی موضوعات طبیعی است» (Ress, 2009: 38).

این بیانیه‌های دوجانبه که همگی حاکی از نوعی حرکت به سوی همکاری‌های پردامنه و بلند مدت‌تر است باعث شد تا علاوه بر برگزاری نشست‌های مشترک میان طرفین برای تبیین چارچوب همکاری، اروپا در سال ۲۰۰۶ بیانیه‌ای دیگری را با عنوان «اتحایه اروپا- چین؛ شرکای نزدیک‌تر، مسئولیت‌های در حال افزایش»^۴ صادر نماید که این سند نیز با تأکید مجدد بر همکاری، به ضرورت

^۱- EU Strategy toward China : Implementation of the 1998 Communication and Future Steps for a More Effective EU Policy

^۲- Comprehensive Strategic Partnership

^۳- China's EU Policy Paper

^۴- EU- China: Closer Partners , Growing Responsibilities

توافق و مسئولیت‌پذیری در رفتارها و اقدامات اشاره داشت (Ibid). در مجموع این اسناد و بیانیه‌ها مسیر ذیل در همکاری میان پکن و بروکسل را ترسیم می‌نمود:

مشارکت سازنده^۱ ← مشارکت فراگیر ← مشارکت راهبردی فراگیر

علاوه بر بیانیه‌های تسهیل‌کننده همکاری، به‌طور هم‌زمان چندین موافقت‌نامه مهم نیز میان طرفین به امضا رسید که این موارد نیز می‌توانست در تسهیل حرکت به سوی مشارکت فراگیر و راهبردی مؤثر باشد. مهم‌ترین این موافقت‌نامه‌ها عبارتند از:

- موافقت‌نامه علم و فناوری در سال ۱۹۹۸؛
 - موافقت‌نامه حمل و نقل دریایی در سال ۲۰۰۲؛
 - موافقت‌نامه همکاری در برنامه ناوبری ماهواره‌ای گالیله اروپا در سال ۲۰۰۳؛^۲
 - موافقت‌نامه توریستی (۲۰۰۳) و همکاری گمرکی (۲۰۰۴)؛
 - موافقت‌نامه پژوهشی در استفاده مسالمت‌آمیز از انرژی هسته‌ای (۲۰۰۴)
- (Cameron, 2009: 49-50).

مجموعه این اسناد راهبردی و نیز موافقت‌نامه‌های همکاری میان چین و اتحادیه اروپا در دوران بعد از سال ۱۹۹۱ به نوعی تسهیل‌کننده جریان همکاری و توسعه‌ی مناسبات در سطوح بالاتر است. این توافق‌ها علاوه بر آنکه زمینه‌ساز برنامه‌ریزی دقیق در میان نخبگان دو طرف است در عمل شاخص‌های همکاری راهبردی به‌ویژه در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی را نمایانده که در این میان مقوله اقتصاد و همکاری‌های تجاری بسیار واجد اهمیت است.

ظرفیت‌های اقتصادی: به جرأت می‌توان ادعا کرد آنچه که زمینه تمایل چین و اتحادیه اروپا را برای حرکت به سوی همکاری‌های نزدیک و در ادامه تدوین اسنادی با محتوای مشارکت فراگیر و راهبردی فراهم آورد نیازهای اقتصادی دو طرف و در عین حال آگاهی پکن و بروکسل از ظرفیت‌های بالای اقتصادی طرف مقابل می‌باشد. بعد از ایجاد و گسترش اتحادیه اروپا، از سال ۱۹۹۲ این نهاد به بزرگترین شریک تجاری پکن تبدیل شد و در فاصله ۱۹۷۵ تا ۲۰۰۵ حجم تجارت طرفین ۱۶ برابر

^۱- Constructive Partnership

^۲- Agreement on Cooperation in the EU Galileo Satellite Navigation Programme

افزایش یافت و به ۳۲۶ میلیارد دلار رسید (Ash, 2007: 189) به طوری که این حجم اروپا را به بزرگترین شریک صادراتی چین تبدیل کرد. در عین حال علاوه بر تبدیل اروپا به بزرگترین بازار صادراتی چین، صادرات اروپا به چین در فاصله ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ بیش از صد درصد افزایش داشت که این میزان معادل ۱۷ درصد از تجارت خارجی چین بود. در سال ۲۰۰۷ حجم صادرات چین به اروپا ۲۳۱/۵ میلیارد یورو بود و در مقابل ارزش صادرات اروپا به چین به ۷۱/۷ میلیارد یورو رسید که این امر منجر به ۱۶۰ میلیارد یورو کسری تجاری برای اروپا شد (Taneja, 2010: 373). در عین حال با تبدیل شدن چین به مرکز ادغام کالای بسیاری از کشورهای آسیایی و ثابت ماندن حجم کلی تجارت اروپا با کشورهای آسیایی در ۱۰ سال گذشته، سهم سایر کشورهای آسیایی به ویژه ژاپن، کره و تایوان در تجارت بویژه صادرات به اروپا کاهش یافته است (Ibid; Deng and Zheng, 2008).

در روابط تجاری دو طرف تولیدات صنعتی، تجهیزات حمل و نقل و مواد شیمیایی مهم ترین کالاهای صادراتی اروپا به چین بوده و در مقابل، چین به طور عمده منسوجات، پوشاک، مواد اولیه و برخی تولیدات صنعتی را به اتحادیه اروپا صادر کرده است (Filippini, 2009: 235).

علاوه بر تجارت کالا و خدمات، حوزه سرمایه گذاری مستقیم خارجی^۱ محور اساسی و مهم دیگر همکاری های چین و اروپا در بخش اقتصاد است. در این بخش بر طبق آخرین آمارهای ارائه شده در سال ۲۰۰۶ که به طور تقریبی با فرآیند مشارکت راهبردی در حال تکوین دو طرف هم زمان است اروپا حجمی معادل ۲۶۰/۲ میلیارد یورو در چین سرمایه گذاری نموده است (Gattai 2009: 247). در یک بررسی تطبیقی از مقاصد سرمایه گذاری خارجی اروپا در سراسر جهان (طبق جدول شماره ۱) این موضوع آشکار می شود که چین به تنهایی به عنوان یک کشور، ۳ درصد جریان سرمایه خارجی اروپا را به خود جلب نموده که این محور نشانگر حجم بالای حرکت FDI از اروپا به سمت چین است که در این میان در سال ۲۰۰۷ بریتانیا و آلمان بزرگترین کشورهای اروپایی سرمایه گذار در چین به شمار می روند (طبق جدول شماره ۲) (Ibid: 249).

1- FDI

جدول شماره ۱- میزان سرمایه‌گذاری خارجی اروپا در سال ۲۰۰۶ (درصد)

| کشور/ منطقه | چین | سایر کشورهای آسیایی | آمریکای شمالی | آمریکای لاتین | اقیانوسیه | آفریقا | سایر کشورهای اروپایی |
|---------------------------|-----|---------------------|---------------|---------------|-----------|--------|----------------------|
| میزان جذب سرمایه از اروپا | ۳ | ۸ | ۴۰ | ۱۵ | ۳ | ۵ | ۲۶ |

جدول شماره ۲- کشورهای اروپایی سرمایه‌گذار عمده در چین در سال ۲۰۰۷ (درصد)

| کشور | بریتانیا | آلمان | فرانسه | بلژیک | ایتالیا | اسپانیا |
|--------------------|----------|-------|--------|-------|---------|---------|
| میزان سرمایه‌گذاری | ۳۷/۷ | ۲۴/۷ | ۱۹/۲ | ۴/۱ | ۴/۳ | ۸/۶ |

در مقابل حجم بالای سرمایه‌گذاری اروپا در چین، میزان سرمایه‌گذاری شرکت‌ها و بخش‌های سرمایه‌گذار چینی در اروپا چندان چشمگیر نیست. در همین دوره زمانی (۲۰۰۷ - ۲۰۰۶) آسیا بزرگ‌ترین جذب‌کننده سرمایه از چین بوده و این در حالی است که اروپا بعد از آمریکای لاتین و آفریقا در کنار اقیانوسیه و آمریکای لاتین ضعیف‌ترین مناطق در جذب سرمایه‌های چینی بوده است؛ به طوری که در سال ۲۰۰۷ تنها حدود ۴ درصد سرمایه چینی معادل ۱۰۴۴۱/۱۲ میلیون دلار روانه‌ی اروپا شد که از این میزان در یک فرآیند توزیع نابرابر، بریتانیا با جذب حجم ۵۰ درصدی سرمایه بیشترین حجم را به خود اختصاص داد (Ibid: 250).

این حجم تجاری عظیم میان دو طرف و نیز اهمیت یافتن چین در عرصه‌ی اقتصاد بین‌المللی در سال‌های اخیر به‌ویژه بعد از عضویت آن در سازمان جهانی تجارت باعث شده است تا محیط اقتصادی طرفین برای یکدیگر از جذابیت بالایی برخوردار شده و وابستگی متقابل به تدریج به شاخصه اصلی روابط تبدیل گردد. با این حال و علی‌رغم وجود اختلافات عمده در بحث تجاری، به نظر می‌رسد توسعه‌ی دامنه همکاری و مشارکت در بخش اقتصادی مهم‌ترین عامل در حرکت دو طرف به سوی تعامل راهبردی باشد؛ تعاملی که در سال‌های اخیر تمایل خود را به توسعه همکاری‌های سیاسی و امنیتی نیز نشان داده است.

ظرفیت‌های سیاسی - امنیتی: یکی از محورهای مهمی که در سال‌های اخیر در چشم‌انداز و روندهای روابط میان چین و اتحادیه اروپا واجد نقشی دوگانه (محرک و بازدارنده) در همکاری‌ها

بوده «موضوعات امنیت سنتی»^۱ است. این محورها که با توجه به عقبه تاریخی، فضای ذهنی متفاوت نخبگان و رویکردهای ایدئولوژیک همواره بر گستره روابط تأثیرگذار بوده، در مقایسه با ظرفیت‌های نهادی - راهبردی و به‌ویژه اقتصادی در روابط دو طرف فاقد ظرفیت‌سازی بالا برای همکاری‌های فراگیر بوده است که این موضوع تا حد بسیاری به فاصله‌ی جغرافیایی زیاد و جهت‌گیری‌های سیاست خارجی متفاوت آنها باز می‌گردد (Ress, 2009). با این حال، در مواقعی که این محور تحت تأثیر بیم از آسیب دیدن روابط اقتصادی و همکاری‌ها در سایر حوزه‌ها فعال شده به عنوان یک محرک در توسعه‌ی همکاری‌ها عمل کرده است. ابعاد عینی این همکاری در موضوعات امنیت سنتی را در قالب نهادی در چند سال اخیر بدین گونه می‌توان برشمرد:

- صدور بیانیه‌های مشترک پیرامون عدم گسترش و کنترل تسلیحات که دو طرف را متعهد به انجام اقداماتی مشترک جهت تقویت رژیم‌های بین‌المللی عدم گسترش می‌کرد (به‌ویژه از آغاز مذاکرات همکاری راهبردی از سال ۲۰۰۳ به بعد)؛
- تأکید بر طرح مباحث در قالب سازمان ملل و همکاری‌های منطقه‌ای همانند اجلاس منطقه‌ای آسه‌آن^۲ و نشست آسیا - اروپا^۳؛
- مشارکت در برخی رژیم‌های منطقه‌ای دیگر از جمله مجمع امنیت و همکاری در آسیا - اقیانوسیه^۴؛
- وجود ظرفیت‌های بالای همکاری در مورد موضوعات مرتبط با امنیت نرم همچون مهاجرت غیرقانونی، جرایم فراملی، بیماری‌های مسری، انرژی، محیط زیست و توسعه خودکفا؛
- تشابهات رویکردی به نظام بین‌المللی و قواعد آن از جمله تعهد به چند جانبه‌گرایی، حاکمیت قانون، حمایت از همکاری‌های منطقه‌ای و تعقیب اهداف سیاسی و اقتصادی با ابزارهای مسالمت‌آمیز و در نهایت رویکردها برای تحقق جهان چند قطبی (Ibid: 41-43; Clegg, 2009).

^۱ - Traditional Security Matters

^۲ - ASEAN Regional Forum

^۳ - ASEM

^۴ - Council for Security and Cooperation in Asia - Pacific (CSCAP)

با توجه به ظرفیت‌های بالای همکاری میان پکن و بروکسل در حوزه‌های مختلف راهبردی، امنیتی - سیاسی و به‌ویژه اقتصادی، این انتظار برای حرکت دو طرف به سوی همکاری‌های گسترده و فراگیری که در برگیرنده تمامی مقولات اقتصادی و راهبردی باشد چندان دور از ذهن نیست. با این حال شواهد موجود از نوع تنظیم روابط گرفته تا مواجهات در حوزه‌های موضوعی گوناگون گویای این واقعیت است که مشارکت راهبردی فراگیر و موعود در بیانیه‌های راهبردی طرفین تاکنون محقق نشده است که در ریشه‌یابی این مسأله می‌توان به اختلاف نظرها و رویکردها در همان مقولات بستر ساز همکاری و حوزه‌های دیگر مورد منازعه اشاره داشت. در واقع اگر مقولات قدرت نرم، این رابطه را مستعد مشارکت راهبردی می‌نماید تفاوت دیدگاه و تفسیر در همین حوزه در کنار موضوعات چالش برانگیز سیاسی مانعی مهم در تحقق تعاملات گسترده‌ی میان چین و اروپا بوده است.

همکاری راهبردی فراگیر چین و اروپا؛ محدودیت‌ها و چالش‌ها

مفهوم همکاری یا مشارکت راهبردی فراگیر که یکی از مهم‌ترین مفاهیم در تبیین مناسبات و نوع تنظیم روابط میان چین و اروپا به شمار می‌رود در برگیرنده اشاره به چند موضوع است؛ اول آنکه زمانی که از عنوان همکاری یا مشارکت نام برده می‌شود در واقع دو یا چند کشور از حالت منحصم یا جدال فراتر رفته و نیل به یک نفع یا هدف مشترک آنها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد. دومین موضوع به صفت «راهبردی» باز می‌گردد. معمولاً در ادبیات روابط بین‌المللی مفهوم «راهبردی» علاوه بر اشاره به ابعاد سخت‌افزاری قدرت و همکاری میان دو دولت می‌تواند حامل یا در برگیرنده این معنا باشد که دو یا چند کشور همکاری کننده منافع دیگری را منافع خود قلمداد می‌کنند و از این رو تهدید علیه منافع یا برد در آن را امری مشترک و با منطق حاصل جمع مضاعف مورد محاسبه قرار می‌دهند (قاسمی، ۱۳۸۶). و در نهایت «فراگیر» بودن یک همکاری راهبردی می‌تواند ابعاد و حوزه‌های موضوعی مختلف در روابط دو یا چند جانبه را در برگیرد. بنابراین، نیل به این وضعیت در درجه اول در گرو فراهم بودن شرایط و مهیا شدن ظرفیت‌هاست و دوم این‌که در عرصه عمل بتواند در برابر چالش‌ها و محدودیت‌ها خود را انطباق بخشد.

با در نظر گرفتن این وضعیت می‌توان گفت که با وجود فراهم بودن شرایط اولیه در همکاری‌های چین و اروپا در مباحث راهبردی - نهادی و اقتصادی، عدم تحقق مشارکت راهبردی تا مقطع کنونی به‌طور عمده ناشی از عدم انطباق و مدیریت این وجه از روابط دو سویه با چالش‌ها و محدودیت‌های پیش روست. مهم‌ترین این چالش‌ها عبارتند از:

اختلاف نظر در مفاهیم و ابعاد آن؛

همان‌طور که اشاره شد مفهوم «مشارکت راهبردی فراگیر» در برگرفته زیرمفهوم‌هایی است که با وجود مصداق خارجی مشخص، در معرض تفسیر و تعبیر متفاوتی قرار گرفته است. در این ارتباط اتحادیه اروپا به‌ویژه از سال ۲۰۰۵ به بعد پیرو آغاز مذاکرات دوجانبه برای تعیین چارچوب‌ها و روندهای روابط، این مفهوم را با توجه به تعریف خود از نظم بین‌المللی مورد بررسی قرار داده و از این رو به دنبال آن بوده تا با اولویت‌بخشی به مسائل سیاسی از طریق حساس کردن معضلاتی نظیر تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی به‌طور عملی چین را در قالب نوعی از نظم بین‌المللی که مورد حمایت و توجه خود است جامعه‌پذیر نماید که این امر می‌تواند به منافع متقابل منتهی گردد. در مقابل، از نظر چینی‌ها مشارکت و همکاری راهبردی بر دو محور استوار است؛ همکاری تجاری و اقتصادی دوجانبه و ظرفیت و توانایی جهت پاسخ مشترک به چالش‌های جهانی جدید که هدف اصلی آن منع هر گونه مداخله در امور داخلی است. در همین راستا ون جیابائو^۱ - نخست وزیر چین - در سخنرانی سال ۲۰۰۵ خود در بروکسل در مفهوم‌سازی عنوان مورد توافق بیان می‌دارد که: «فراگیر به این معنی است که همکاری کامل، گسترده و چندلایه باشد. این مسأله باید در برگرفته‌ی حوزه‌های علمی، فناوریانه، سیاسی و فرهنگی در سطوح دو و چند جانبه گردد استراتژیک به این مفهوم مدنظر است که همکاری باید طولانی مدت و باثبات باشد و نقش ایدئولوژی، نظام اجتماعی و سیاسی و سایر موضوعات جزئی در اصل موضوع اثرگذار نباشد. در نهایت «مشارکت» گویای این مطلب است که همکاری‌ها باید برابر با نفع متقابل و بازی برد-برد باشد. احترام متقابل و اعتماد دوطرفه باید مبنای روابط گردد» (Taneja, 2010: 378). این تعریف ون به‌ویژه اشاره آن به ضرورت

^۱ - Wen Jiabao

احترام و اعتماد متقابل به خوبی گویای انطباق با اصول سیاست خارجی چین است که در تنظیم روابط، امور داخلی را از دامنه‌ی مسائل و روابط مجزا می‌سازد.

نمود بارز و عینی این اختلاف نظر را می‌توان در نوع تنظیم چارچوب‌های روابط در نشست مشترک هلسینکی (۹ دسامبر ۲۰۰۶) مشاهده نمود. در این نشست در حالی که مقامات اروپایی طرحی را به طرف‌های چینی مذاکره کننده پیشنهاد می‌نمودند که بر اساس آن موضوع حقوق بشر، وضعیت اقتصاد بازار و برداشتن تحریم‌های نظامی همگی در کنار موضوعات تجاری و بازرگانی در یک قالب ارائه می‌شد، چینی‌ها ضمن اشاره به ضرورت طرح مجزای مسائل تجاری از سایر موضوعات بر این مسأله تأکید داشتند که موافقت‌نامه همکاری تجاری و اقتصادی چین و اروپا در سال ۱۹۸۵ (که در این نشست مورد بررسی مجدد قرار می‌گرفت) می‌توانست به جای جایگزینی، روزآمد شود (Ibid).

طرف یا اطراف مذاکره

همان‌طور که برخی از نویسندگان به آن اشاره می‌کنند، یکی از مهم‌ترین چالش‌های فراروی روابط چین و اروپا به‌ویژه در نزد مقامات تصمیم‌گیرنده‌ی پکن، شیوه‌ی ارتباط با کلیت اروپا یا دولت‌های واحد آن می‌باشد که این موضوع به‌ویژه بعد از اختلاف نظر اروپایی‌ها در مورد تدوین سیاست خارجی و امنیتی مشترک^۱ شدت گرفت (Lanteigne, 2009). بر این اساس، به خصوص بعد از همگرایی بیشتر اروپا از سال ۱۹۹۲ این چالش همواره وجود داشته است که آیا اتخاذ تصمیم می‌بایستی در مواجهه با اتحادیه اروپا در حوزه‌های موضوعی گوناگون صورت گیرد یا با کشورهای ذیل آن که گاهی در قالب بلوک‌های مختلف اقدام به موضع‌گیری در قبال مسائل مختلف نموده بودند.

بارزترین نمود این جریان بعد از سال ۲۰۰۵ خود را نمایاند یعنی زمانی که موافقت‌نامه سه ساله مولتی فیبر که سیستمی برای محدودیت فروش البسه جهانی بود به پایان رسید. اتحادیه اروپا که پیش‌بینی می‌نمود صادرات چین به این منطقه افزایش یابد در سال ۲۰۰۵ موافقت‌نامه‌ای را با

1- CFSP

پکن به امضا رساند و محدودیت‌هایی را در قالب سهمیه‌بندی بر واردات البسه و پوشاک چینی اعمال نمود. پیرو این اقدام اتحادیه، درحالی‌که تولیدکنندگان منسوجات و لباس (که به‌طور عمده در کشورهای جنوبی اروپا نظیر فرانسه، یونان، ایتالیا و فرانسه قرار داشتند) خواهان اعمال محدودیت بیشتر برای حمایت از تولید داخل بودند، خرده‌فروشان (بیشتر در کشورهای شمالی اروپا مانند دانمارک، فنلاند، هلند و سوئد) که متکی بر واردات از چین بودند خواستار تداوم تجارت آزاد با چین شدند. این چالش که در اروپا علاوه بر ایجاد سردرگمی برای نهادهای تصمیم‌گیرنده، چینی‌ها را نیز مردد ساخته بود در نهایت با توافق ۵ دسامبر همان سال با چین دایر بر اینکه نیمی از ذخایر وارداتی در انبارها، وارد بازار شده و نیمی دیگر در ذیل سهمیه سال بعد قرار گیرد، حل و فصل شد (دای ۱۳۸۵: ۶۶-۲۶۴).

تحریم‌های تسلیحاتی

یکی از چالش برانگیزترین موضوعاتی که در دوران بعد از پایان جنگ سرد بر گسترش دامنه روابط چین و اروپا سایه انداخته تحریم‌های تسلیحاتی اروپا و مجموعه غرب علیه چین است. پیرو حوادث تیانانمن در سال ۱۹۸۹، اروپا در همراهی با آمریکا به دنبال اعلامیه شورای اروپا در ۲۷ ژوئن ۱۹۸۹ به این تحریم‌ها پیوست. با این حال از همان زمان اجرای تحریم‌ها اختلاف نظر میان کشورهای تحریم‌کننده در مورد پایبندی یا عدم پایبندی به این تحریم‌ها مشخص بود. این موضوع از نیمه دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۰۵ همواره یکی از چالش‌های روابط اروپا با آمریکا بود به‌طوری‌که فرانسه و آلمان در مخالفت با این تصمیم بر لزوم حذف نشانه‌های مواجهه‌جویی در روابط با چین تأکید می‌کردند (Cameron, 2009; Gedmin, 2004).

مهم‌ترین دلایل تلاش اروپا برای حذف تحریم‌های تسلیحاتی عبارت بود از:

- ۱) تجارت تسلیحات و بازار پرسود آن به‌ویژه حفظ توان رقابت با روسیه در صادرات تسلیحات به چین؛
- ۲) منافع اقتصادی و مسأله تجارت؛

۳) علاقمندی آلمان برای حذف این تحریم‌ها با هدف جلب نظر چین جهت موافقت با عضویت دایم این کشور در شورای امنیت؛

۴) منافع مشترک دو طرف به‌ویژه در کنترل و مهار قدرت هژمونیک آمریکا و نیل به یک جهان چند قطبی (دای، ۱۳۸۵: ۵۹-۲۵۶؛ خالوزاده ۱۳۸۹: ۴۹۲).

با وجود این تمایل اروپایی‌ها برای حذف تحریم‌های تسلیحاتی، مقامات آمریکایی در آن مقطع با استناد به سوابق بد حقوق بشری چین و نیز پیامدهای امنیتی این اقدام برای منطقه آسیا - اقیانوسیه به مخالفت با این خواست اروپا پرداختند. هرچند که تا مقطع کنونی رایزنی‌های مقامات چینی برای حذف این تحریم‌ها در نتیجه فشارهای آمریکا مبنی بر انجام اقدامات تلافی‌جویانه علیه اروپا بی‌نتیجه مانده است، اما به نظر می‌رسد دو عامل در تمایل زیاد چین در حذف تحریم‌ها مؤثر است؛ اول آن‌که با توجه به تحریم تسلیحاتی کشورهای هم‌چون برمه، زیمباوه و سودان توسط اروپا، از نظر چینی‌ها تحمل این همسانی در رویکرد اروپا به این کشورها و چین به‌طور هم‌زمان قابل تحمل نیست (Cameron, 2009) و دوم این‌که چین امید دارد تا با حذف تحریم‌های تسلیحاتی از سوی اروپا، به‌صورت دومینو تحریم‌های ایالات متحده نیز در این عرصه بر چیده شود (BBC, 2004).

اختلافات اقتصادی

در کنار مسأله تحریم تسلیحاتی، اختلافات اقتصادی و نوع رویکرد در تجارت دوجانبه و جهانی از مهم‌ترین محدودیت‌های فراروی مشارکت راهبردی و فراگیر چین و اروپا به‌شمار می‌رود. نکته‌ی جالب توجه در این نوع از اختلافات آن است که به موازات افزایش حجم روابط و مبادلات اقتصادی به‌ویژه از آغاز هزاره‌ی جدید اختلافات تجاری نیز گسترش یافته است. مهم‌ترین موارد اختلاف در حوزه اقتصاد و تجارت بین‌الملل میان چین و اروپا عبارتند از:

- حجم بالای کسری تجاری اروپا: اوج اعتراضات اروپا به کسری تجاری در رابطه با چین در سال ۲۰۰۷ بود که میزان آن به ۱۶۰ میلیارد یورو رسید. از دید مقامات اروپایی عدم

رعایت انصاف تجاری، کاهش ارزش پول ملی و بهره‌گیری از دامپینگ از سوی چین زمینه‌ساز این کسری تجاری بوده است (Lanteigne, 2009; Filippini, 2009: 235).

- اعتراض اروپا به عدم رعایت حق مالکیت معنوی از سوی چین: که در این مورد با وجود آنکه چین مدعی رعایت این اصل از طریق تصویب قوانین مختلف بوده است اروپا بر این نظر است که رعایت این اصل نیازمند اقدامات عینی و عملی چین می‌باشد (Taneja, 2010: 385).

- خودداری اروپا از اعطای «وضعیت اقتصاد بازار»^۱ به چین: در این راستا چینی‌ها ضمن اشاره به قواعد سازمان جهانی تجارت و لزوم اعطای این وضعیت به چین معتقدند که اروپا نه تنها این وضعیت را برای چین نادیده انگاشته بلکه همین امتیاز را برای کشورهای نظیر روسیه که عضو WTO هم نمی‌باشد در نظر گرفته است (Ibid).

- اتهامات تجاری: با گسترش مناسبات اقتصادی و بروز اختلاف نظر میان طرفین و هم‌زمان با افزایش کسری تجاری به زیان اروپا، دو طرف طیفی از اتهامات تجاری را در روابط اقتصادی به یکدیگر نسبت داده‌اند. از نظر اروپایی‌ها ایجاد موانع مختلف تعرفه‌ای و غیر تعرفه‌ای در دسترسی آزاد به بازار، مداخلات دولتی، قائل شدن تبعیض میان پیمانکاران خارجی و محدودیت‌های سرمایه‌گذاری مهم‌ترین اقدامات پکن در ممانعت از یک تجارت سالم و مبتنی بر اصل انصاف است. در مقابل چینی‌ها به سیاست‌ها و تصمیمات غیرمنصفانه و محدودکننده اروپا در مورد شرکت‌های چینی، مسائل مربوط به وضعیت اقتصاد بازار آزاد و بهره‌گیری از تعرفه‌های حداکثری در مورد برخی کالاها و خدمات به‌عنوان اقدامات غیر اصولی اروپا در زمینه تجارت دوجانبه اشاره می‌کنند (Filippini, 2009: 235-37).

^۱ - Market Economy Status (MES)

اختلاف نظر در مناطق

یکی دیگر از موضوعات اختلاف برانگیز و مهم در برابر توسعه‌ی هرچه بیشتر روابط پکن و بروکسل نوع موضع‌گیری‌های دوطرف در قبال تحولات و رخداد‌های منطقه‌ای بوده است. مهم‌ترین این اختلاف نظر‌ها در خصوص مناطق عبارتند از:

- **تایوان؛** با وجود آنکه اروپا همراه با آمریکا «سیاست چین واحد»^۱ را پذیرفته و از این‌رو حاکمیت تایوان را در ذیل جمهوری خلق چین عملیاتی می‌داند، اما گسترش روابط به‌ویژه در حوزه‌ی اقتصادی در سال‌های اخیر موجبات نگرانی و اعتراض مقامات پکن را در پی داشته است که در این میان تأسیس دفتر اقتصادی و تجاری اروپا^۲ در تایوان مهم‌ترین محور مجادله بوده است (Lim, 2009: 197). بر طبق آمارهای ارائه شده در سال ۲۰۰۷ اروپا چیزی بیش از ۲۶ میلیون یورو به تایوان صادرات داشت و در همین زمان حجمی معادل ۱۳ میلیون یورو واردات از تایوان داشته است که این موضوع باعث گشت تا تایوان به پنجمین شریک بزرگ تجاری اروپا در آسیا تبدیل گردد و در مقابل اروپا نیز به عنوان چهارمین شریک تجاری بزرگ تایوان لقب گیرد (Ibid). با وجود این‌که داشتن روابط اقتصادی از دید اروپا نمی‌تواند دلیلی برای سوء تفسیر در مورد سیاست کلی اروپا در قبال این جزیره باشد با این حال پکن همواره از این مسأله نگران بوده که حجم رو به افزایش روابط اقتصادی تاییه و اتحادیه اروپا با ایجاد نوعی وابستگی متقابل فزاینده‌ی منجر به همکاری در حوزه‌های دیگر، به‌ویژه حوزه امنیت گردد.
- **آفریقا؛** قاره سیاه با وجود آن‌که از حیث توجهات جامعه جهانی در مسائل مرتبط با فقر و بیماری، توسعه و مسائل نظیر آن توجه چندانی را به خود جلب نمی‌نماید اما در شرایط طرح حیطه منافع و مزایا به شدت مورد توجه قرار می‌گیرد. از این‌رو، اروپایی‌ها با اشاره به تلاش‌های فزاینده‌ی غرب جهت ارتقای حقوق بشر و بازگرداندن ثبات به قاره آفریقا، اقدامات چین به‌ویژه در حمایت از رژیم‌های اقتدارگرا و فروش تسلیحات به آنها را

¹ - One China Policy

² - European Economic and Trade Office (EETO)

مغایر با اهداف کلان ثبات بخشی به آفریقا دانسته و خواهان توقف این اقدامات بوده‌اند. این در حالی است که چین با تکیه بر اصل «عدم مداخله» ضمن رد مداخله خود در این کشورها بر این نظر بوده است که چالش‌های موجود در قاره سیاه نتیجه مستقیم اقدامات مداخله‌گرایانه غرب در گذشته و اکنون است و از این جهت چین با تأکید بر پیوندهای اقتصادی به این نوع تعاملات اولویت بخشیده و به دنبال بهبود شرایط آفریقا است (Jakobson, 2009).

- **کوزوو؛** بعد از اعلام استقلال یک سویه کوزوو در فوریه ۲۰۰۸، با وجود آنکه بیشتر کشورهای اروپایی (به جز پرتغال، یونان، اسپانیا و رومانی) در کنار آمریکا، ژاپن، کانادا و استرالیا از اعلامیه استقلال حمایت نموده و بر لزوم شناسایی این منطقه تأکید داشتند، روسیه و چین با اشاره به ضرورت احترام بر حاکمیت کشورها از انجام این شناسایی طفره رفته‌اند (Xinhua, 2008).

اختلافات ارزشی و هنجاری

علاوه بر اختلاف نظرانی که میان چین و اروپا در حوزه‌های گوناگون قدرت مشاهده می‌شود بخش مهمی از تفاوت‌ها و اختلافات این دو را می‌توان در ذیل مسائل ارزشی و هنجاری مشاهده نمود. با وجود آن‌که برخی چون لوکارلی و منرز (۲۰۰۶) این اختلاف نظر را ناشی از ماهیت ارزش محور سیاست خارجی اتحادیه اروپا می‌دانند، اما به نظر می‌رسد تفاوت‌های ایدئولوژیک و فرهنگی با تأکید بر تمایز اصولی میان ارزش‌های دوطرف بیشتر می‌تواند ریشه‌های این نوع از اختلافات را بنمایاند. مهم‌ترین رویکردهای متفاوت و اختلاف‌برانگیز میان چین و اروپا را در حوزه‌ی مسائل ارزشی - هنجاری بدین‌گونه می‌توان برشمرد:

- **مسئله حقوق بشر؛** معضل حقوق بشر را می‌توان به مثابه «ناراحت‌کننده‌ترین»^۱ موضوع در روابط دو جانبه پکن و بروکسل دانست (Wiessala, 2009). اتحادیه‌ی اروپا واجد نوعی تعهد قوی در چشم‌انداز سیاست خارجی خود نسبت به مسئله حقوق بشر است

^۱ - Thorniest

به طوری که این محور در مذاکرات الحاق دولت‌ها به این اتحادیه، موافقت‌نامه‌های طرف سوم و به طور گسترده‌تر در راهبردهای امنیتی اروپا منعکس می‌شود (بنگرید به Hill&Smith, 2000: 443; Ress, 2009: 39). این اتحادیه در سال ۱۹۹۵ و در قالب بیانیه‌ی راهبردی خود پیرامون چین مسأله حقوق بشر را جز لاینفک سیاست خارجی اروپا معرفی نمود. با وجود این که اروپا و به طور خاص پارلمان اروپایی در سال‌های اخیر پیرامون این مسأله واکنش نشان داده و حتی کشورهایی نظیر زیمباوه و میانمار را مورد تحریم قرار داده‌اند در مورد چین موضع خود را از یک منتقد صریح و صرف به موضعی تغییر داده که خواهان مشارکت و همکاری پکن در حل موضوع می‌باشد.

- نظام سیاسی چین؛ از نظر مقامات اتحادیه اروپا اصلاحات اقتصادی موجود در کشور چین نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن اصلاح در ساختارهای سیاسی و بسط دموکراسی نشانگر تحولی عمیق در چین باشد. چنانکه این اصلاحات در بخش اقتصاد علاوه بر آن که به گسترش فساد اداری و مالی انجامیده قدرت دولت را در مواجهه با نیروهای جامعه ارتقا بخشیده و موجب بروز تنش‌ها و تضییع حقوق بشر در این کشور شده است (دای، ۱۳۸۵: ۲۴۶). این در حالی است که مقامات چینی در فرصت‌های مختلف با اشاره به اصل عدم مداخله این انتقادات را برنتابیده و رویکرد کشورهای غرب را سیاسی توصیف نموده‌اند.
- رویکرد به حقوق اقلیت‌ها؛ در این راستا موضوع چالش برانگیز در سال‌های اخیر دیدار مقامات مختلف اروپایی^۱ با رهبر معنوی ایالت تبت - دالای لاما - بوده است. در حالی که اروپایی‌ها ضمن تأکید بر حق تعیین سرنوشت، خواهان رعایت حقوق اقلیت‌ها در چین بوده‌اند مقامات پکن با انتقاد از رویکرد اروپایی‌ها، دالای لاما را به عنوان عامل محرک در تجزیه طلبی قومی دانسته که وحدت ملی چین را تحت الشعاع قرار می‌دهد (Lanteigne, 2009: 131). این موضوع در سال‌های اخیر به‌ویژه در ماه‌های پیش از

۲- مهم‌ترین دیدارهای مقامات اروپایی با دالای لاما عبارت است از؛ مرکل در سال ۲۰۰۷، ملاقات سارکوزی با وی در بندر دانزیگ لهستان و نیز دیدار نخست وزیران چک و بلژیک.

برگزاری المپیک ۲۰۰۸ پکن آن‌چنان بالا گرفت که پیرو اعتراض فرانسوی‌ها به مقابله دولت چین با تحرکات قومی و ربودن مشعل المپیک در فرانسه از دست یک ورزشکار معلول چینی زمینه برای اعتراض چینی‌ها در سراسر دنیا فراهم آمد (Askew, 2009).

با بررسی مهم‌ترین محدودیت‌ها و چالش‌های فراروی روابط چین و اروپا این نکته نمایان می‌گردد که علی‌رغم ایجاب الزامات عصر وابستگی متقابل به همکاری‌های گسترده و نیز فراهم بودن زمینه‌ها برای تحقق این امر اختلاف نظرات در ابعاد گوناگون و نحوه مدیریت آنها می‌تواند در قبض و بسط فراگیر و راهبردی بودن رابطه مؤثر باشد.

نتیجه‌گیری

بسط فرآیند جهانی شدن و تعمیق آن در حوزه‌های موضوعی گوناگون به عنوان یک مقوله سیستمی در کنار نیازهای برآمده از خواست و تقاضای داخلی و لزوم پاسخ‌گویی به آنها به عنوان یک عامل در سطح ملی از آغاز هزاره‌ی جدید باعث شده است تا چین و اروپا پیرو جایگاه در حال رشد خود در عرصه‌های تصمیم‌گیری بین‌المللی، خود را ناگزیر از توسعه‌ی روابط و ارتقای آن به سطوح عالی ببینند. در همین راستا با وجود آن‌که از سال ۱۹۹۵ به بعد به تدریج زمینه‌ها و ظرفیت‌های نیل همکاری‌های عادی به سوی «مشارکت راهبردی» در ابعاد گوناگون راهبردی - نهادی و اقتصادی مهیا شد، اما در آغاز دومین دهه از هزاره‌ی سوم این مهم هنوز برآورده نشده است. گرچه همکاری در مقولات نرم‌افزاری قدرت به‌ویژه حوزه‌ی اقتصاد گسترش یافته و اسناد و بیانیه‌های راهبردی در جهت تسهیل عمق و دامنه‌ی روابط مؤثر بوده‌اند، اما از دید این نوشتار اختلاف نظر در موضوعات مهم سخت‌افزاری و نیز تفاوت دیدگاه در مسائل کلان دوجانبه و بین‌المللی از جمله حقوق بشر، تحریم‌های تسلیحاتی، نوع نگاه و جهت‌گیری به مناطق مختلف و غیره تاکنون اجازه تحقق یک مشارکت راهبردی با وجه وصفی فراگیر را نداده است.

با وجود آنکه این مقولات - که مورد اشاره واقع شد - به مثابه مؤلفه‌های مؤثر و عینی در عدم تحقق همکاری‌های گسترده در نظر گرفته می‌شود اما ریشه‌یابی دقیق‌تر موضوع گویای این نکته است که این مؤلفه‌ها و عوامل خود برآمده از محورهایی هستند که حرکت به سوی حل و یا باز

تعریف آنها می‌تواند به مدیریت چالش‌ها و محدودیت‌های مشارکت راهبردی یاری رساند. عدم وجود صراحت لازم در میان کشورهای اروپایی از غایت رابطه با چین، اولویت‌بخشی کشورهای اروپایی به صورت مجزا به منافع و ملاحظات داخلی، نگرش اروپا به چین به عنوان یک شریک اقتصادی تا یک بازیگر سیاسی مهم در عرصه بین‌المللی، اولویت چین به عنوان یک قدرت نوظهور به بسط روابط با همسایگان و جهان سوم به‌ویژه در سال‌های اخیر (Ress, 2009) و فشارهای آمریکا برای حفظ ماهیت مستقل روابط آتلانتیکی از جمله مهم‌ترین این ریشه‌ها و محورهای اساسی در متأثر کردن روابط دو جانبه چین و اروپا بوده است.

منابع

فارسی

- ۱- خالوزاده، سعید، (۱۳۸۹)، «روابط چین و اتحادیه اروپایی»، فصلنامه سیاست خارجی، سال ۲۴، تابستان.
- ۲- دای، کیون، (۱۳۸۵)، «درک روابط اتحادیه اروپا و چین»، ترجمه ایوب کریمی، مرکز تحقیقات استراتژیک.
- ۳- قاسمی، فرهاد، (۱۳۸۶)، «دیپلماسی و روابط بین الملل»، تهران: میزان.
- ۴- واعظی، محمود، (۱۳۸۸)، «روابط اتحادیه اروپا با قدرت های بزرگ»، سیاست خارجی وامینتی مشترک اتحادیه اروپا، پژوهش هجدهم.

انگلیسی

- 5- Askew, D (2009) *"Sport and Politics: The 2008 Beijing Olympic Games"*, The European Union and China: Interests and Dilemmas, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
- 6- Ash, R (2007) *"Europe's Commercial Relations with China"* in China – Europe Relations: Perceptions, Policies and Prospects, London and New York: Routledge.
- 7- B.B.C. (2004) *"EU Tackles China Arms Ban"*, Available in : [http://news.bbc.co.uk/1/hi.world/europe/3564527.stm](http://news.bbc.co.uk/1/hi/world/europe/3564527.stm).
- 8- Cameron, F (2009) *"The Development of EU-China Relations"*, in European Union and China: Interests and Dilemmas, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
- 9- Casarin, Nicola (2009) *"The Evolution of the EU-China Relations: From Constructive Engagement to Strategic Partnership"*, Occasional Paper, Paris: Institute for Security Studies.
- 10- *"China Deeply Concerned over Kosovo's Declaration of Independence"*, Xinhua, 18 Feb, 2008.

- 11- Clegg, Jenny (2009) "**China Views Europe: A Multi-Polar Perspective**", in The European Union and China: Interests and Dilemmas, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
- 12- Deng Ziliang and Zheng Yongnian (2008) "**China Reshapes the World Economy**", in China and the New International Order, Edited by Wang and Zheng, London and New York: Routledge.
- 13- Filippini, Carlo (2009) "**Trade and Investment in the Relations between the European Union and the Peoples Republic of China.**", in The European Union and China: Interests and Dilemmas, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
- 14- Gattai, Valeria (2009) "**EU-China Foreign Direct Investment: A Double- Sided Perspective**", in The European Union and China: Interests and Dilemmas, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
- 15- Gedmin, J (2004) "**The Great European Kowtow and what It Means**", Financial Times, 8 December.
- 16- Hill, Christopher & Smith, E. K.eds. (2000) "**European Foreign Policy: Key Documents**", London and New York: Routledge.
- 17- Jakobson, L. (2009) "**China's Diplomacy toward Africa: Drivers and Constraints**", International Relations of the Asia Pacific, Vol.9.
- 18- Lanteigne, M. (2009) "**Chinese Foreign Policy: An Introduction**", London and New York: Routledge.
- 19- Lim, J.P (2009) "**The European Union's Economic Ties with Republic of China (Taiwan)**" in The European Union and China: Interests and Dilemmas, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
- 20- Lucarelli, S & Manners, I. eds (2006) "**Values and Principles in European Foreign Policy**", London and New York: Routledge.
- 21- Ress, Nicholas (2009) "**EU-China Relations: Historical and Contemporary Perspectives**", in Wiessala & et al.
- 22- Shambaugh, D (2004) "**China and Europe: The Emerging Asia**", Current History, 103(647).
- 23- Smith, M and Xie, H (2009) "**The European Union, China and United States: Complex Interdependence and Bi-Multilateralism in Commercial Relations**", in The European Union and China: Interests and Dilemmas, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.
- 24- Taneja, Pradeep (2010) "**China - Europe Relations: The Limits of Strategic Partnership**", International Politics, 47.

- 25-Wiessala, G (2009) "*Duality - Dialogue - Discourse: Some Perspectives on Human Rights in EU-China Relations*", in *The European Union and China: Interests and Dilemmas*, Edited by George Wiessala & et al, Amsterdam and New York: NY.